

آنست که بآنان سرگزیت بپردازیم و این ننگ بزرگیت نه هرگز هیچ ایرانی نمیتواند زیر بار آن برود و با چگذار بیگانه شود پس من بر آن شدم که نخست باشما وای زیم زیرا با آنکه دین مسلمانی از کیش مزدکی چندان دور نیست چه زبان دارد که نخست گروه مزدکیان که شمار آنان از پنج کرور بیشتر است به مسلمانی بگردند زیرا اگر چنین شد من با پشتمانی این پنج کرور خواهم توانست دیگران را نیز آشکارا به مسلمانی بخوانم و تازیان را از پیش آمدن بازدارم - اینسخن ناطق در انجمن اثر بزرگی کرده اعضا را سختی تکان داد و یکی از زبان با چهره سرخ فام و حال دهشت پیا خاسته گفت:- ای مهتر بزرگوار! تو خود نیکو تر آگهی که کیش مزدک یک شاخه از دین زرتشت است و ما آتش تبنک را که فروغ ایزدان از آن میتابد پرستش میکنیم و مسلمانان هیچگونه گرامندی و بهائی بآتش نمینهند اینکار چگونه خواهد شد؟ - ناطق پاسخ داد:- ای فرنگیس! من خود میدانم که در میانه دگرگونی های بسیار هست جز آنکه در اینجاکار ایرانیان مانند آن مردی است که با زن و فرزند در تشتی نشسته و دوچار گرداب شده ا کمنون باید یکی از آن دو را باب اندازد تا کشتی سبک تر شده از گرداب رها گردد - مانیز باید یکی از دو چیز گرامی را برخی دیگری کنیم یا از میهن (وطن) و فرمانروائی در خاک خود چشم پوشیده بردگی و بندگی بیگانه تن بسیاریم تا آشکده را نگه داریم و باز هم فرجام کار پدید نیست که آیا آشکده برپا

خواهد ماند یانه و یاباید آتشکده را برخی ابران سازیم و برای آنکه خاک پاک ابران را از گردن تازیان نگاه داریم بمسلمانی بگرویم .

سخن داطق در نمایندگان اثر کرد و گفتگوی بسیار شد اما عاقبت رای اکثریت بر آن قرار گرفت که پیشنهاد مهتر خود را بپذیرند فقط جوایم که تا کنون در مذاکرات شرکت نجسته بود برپا خاسته گفت : - شکفت سرور شتی راسپهر گردان بهره مزدکیان ساخته است تا دیروز ما را بان بهانه میکشند که میخواهم ارج و پا به و زور خواسته رادان و آزادگان را با فرومایگان بخش کنیم و از امروز بدین بهانه به ما خواهند تاخت که دین بیگانه را پذیرفته بدشمنی آتشکده برخاسته ایم اگر رای ناچیز بنده را بپرسید میگویم ما همانگونه که تا امروز با کیش مزدکی نتوانسته ایم کار بزرگی از پیش بریم فردا نیز با دین مسلمانی کاری از پیش نخواهیم برد زیرا هر چند پنج کرور بشمار می آئیم اما همکیشان ما پراکنده اند و نمی توان همه را بیکجا گرد آورد و اگر نخواهیم مسلمانی را آشکار ساخته سپس از تازیان باری نخواهیم باز هم به آرزوی خود رفتار نکرده ایم زیرا پذیرفتن مسلمانی برای آن است که بیگانه بدروغ نیاید و اگر بیگانه بیاید پس مسلمانی چه سود دارد - بگراه در اندیشه من هست و آن اینست که گروه پیروان مانی و گروه پیروان مسیح نیز با ما همداستان شوند و اگر چنین شود فیروزی ما انجام پذیر خواهد بود و تاب و توان آنرا خواهیم یافت که در برابر مغان ایستادنی

نمائیم - ناطق از سخن آن جوان خشنود شده گفت :- آفرین بر  
خردمندی تو ای مهوود! این اندیشهٔ تو را من خود از پیش داشتم  
و برای پیشبردن این کار سعد منذر پادشاه حیره را بدربار خواستم  
تا او را وادار کنم بزرگان عیسوی را برای همداستانی ما آماده  
گرداند - در اینموقع پیرمردی که او را پیشوا مینامیدند گفت :-  
ای مهتر بزرگوار من نیز با بزرگان مانوی که چند تن از ایشان  
دوستان دیرین و همدستان من میباشند گفتگو کرده فردا شب  
ایشانرا به همین خانه خوانده در این کار بنیادی خواهم نهاد -  
ناطق پاسخ داد :- من گمان دارم که کار ما با عیسویسان آسانتر از  
زندیکان مانوی خواهد بود زیرا این زندیکان مردمی بسیار خشک  
و دشخوار پسند هستند (۱)

ساعتی بعد که گفتگوهای نمایندگان در بارهٔ تکالیف آینده  
خود به پایان رسید ناطق مزبور که ما او را از سیاق کلام شناختیم  
با همسر خود ماه آفرین از همان راهی که آمده بود بازگشته هر  
سه سوارچهار نعل رو به قصر بزرگ که در شهر اسباب بر جنونی  
تسیفون کهنه واقع بود روانه شدند.

---

(۱) زندیک که عرب زندیق خوانده است محرف لفظ صدیق است

که لقب يك طبقه از پیشوایان دین مانی است.



### بند دوازدهم - دینداری عماد

سه روز پس از تشکیل انجمنی که در بند دهم یاد شد بامدادان یگانه بود که عماد کهن سال بخوابگاه زهره وارد شد و در حالیکه خاتون نیم خیز به آرنج خود تکیه زده منتظر بود که در چهره پیرمرد اخبار تازه را جستجو کند او دستش را برآسمان افراشته بزبان نبطی گفت: - خاتون من، کارها بمراد ما صورت گرفت زیرا موبدانرا تماما بر علیه یزدگرد سادملوح برانگیختم! - خاتون با حیرتی پرسید: - چگونه؟ هرگز! راستی چنین چیزی ممکن است! - عماد پاسخ داد: - مگر تو از نقشه یزدگرد که میخواهد نزرگان مزدکی و مانوی و مسیحی را با خود متفوق ساخته مسلمانیرا اعلام کند و با عرب عهد صلح به بندد آگاه نشدی؟ - خاتون گفت: - چرا سعد منتر همه را برای من حکایت نمود - عماد با زهرخندی که دندانهای ریخته و شکسته اش را در منتهای زشتی نشان میداد گفت: - احسنت! آیا در اینحال وظیفه ما چه بود؟ تو خود فکر کن غیر از این بود که موبدان موبد را از این نقشه واقف سازیم... - خاتون سخن او را بریده و پاسخ داد: - اما اینکار برای ما چندان ارزان تمام نمیشود زیرا از زمانیکه آذربرین موبدان موبد سابق را آزر میدخت بجرم همدستی با فرخ هرمز و آشوبگران در حضور دستوران و موبدان مرمک محکوم گرد دیگری

هیچ موبدان موبدی جرئت نمی‌نماید بر علیه شاه فتنه برانگیزد و ممکن است هم اکنون تو را دنبال کرده باشند تا بدانند کیستی و مقصودت چیست؟ - عماد پاسخ داد: - اشتباه میکنی زیرا در آنجا واقعاً (آذربایجان مهر) خطا کار و بیدین بود و اما در اینجا یزدگرد خطا کار است زیرا میخواهد نیاید آتشکده را براندازد و این (آذر گناسب شده) که موبدان موبد شده مردی پرهیزکار و متقی است و به دین خود راستی علاقه‌مند است و شکی نمی‌رود که اینگونه اشخاص هرگز از خطر مرگ و دشمنی اقویا نمی‌هراسند و از دین خود برای دنیا دست برنمی‌دارند - زهره پرسید: - آخر نگفتی که چگونه او را دیدی و چه پرسید و چه پاسخی دادی؟ - عماد گفت: - امروز هنگام آفرینگان بامدادی که هنوز هوا گرم و همیشه نشده بود در آستان خانه موبدان موبد ایستاده منتظر شدم که برای آفرینگان و تعلیم موبدان که به در آید او را ملاقات کنم و چون بدستور همه زرتشتیان کشتی بر کمر بسته بودم (۱) و جامه سپید با دستار تیره رنگ بر سر گذاشته بودم موبدان وهیر بدانی که مرا میدیدند گمان میبردند از خاکستر نشینان هستم (۲) همینکه

---

(۱) کشتی کمر مخصوصیت که مطابق آئین هر زرتشتی باید

آنها ببندد و بستن آن مراسم مفصلی دارد.

(۲) بعضی اشخاص چه زن و چه مرد نذر میکردند مدتی در

آتشکده اعتکاف بسته زوار را خدمت کنند آنها را خاکستر نشین میخواهند

موبدان موبد بدرآمد بدش پایش بخاک افتاده بخشش خواسته و گفتم که راز پنهانی دارم و او با اشاره دست دیگران را دور کرده مرا به مزکت آتشکده برد و سخنانم را با لرزش عصبانی و خشم در حالیکه تارهای موی ریشش از هم پریشیده بود شنید و بمن گفت : ( ای پاک دامن ، ایزدانت پاداش نکو بخشند از کجا تو این داستان را شنیدی؟ ) من گفتم که چند تن از چاکران پادشاهی که خود در اطراف انجمن مخفی مزدکیان بوده و مطالب را شنیده اند چون به دینداری من اعتقادی دارند این داستانرا گفتند بدین امید که بشما برسانم - حرفهای من در موبدان موبد بقدری اثر کرد که دیوانه وار مزکت را گذارده به تالار دستوران شتافت من هم فرصت را غنیمت شمرده از در دیگر بیرون آمدم - زهره با چهره اندیشناک پرسید : - حال چه تصور میکنی و فرجام این کار چه خواهد شد؟ عماد گفت : - تو میدانی که واقعه روز آدینه را که مغان به تازه مسلمانان تاختند و آن جنگ و آشوب برپا گشت ما با آب و تاب هرچه تمامتر به سردار مسلمانان که تازه وارد شده و سعد وقاص نام دارد نوشتیم و مخصوصاً پیغام فرستادیم که ایرانیان هرگز به هیچ روی با شما آشتی نخواهند داشت و بر فرض آنکه یزدگرد هم بخواهد مردم او را بحال خودش نمیگذارند و قریباً سپاهیان ایرانی از خراسان و مازندران پیاپی تاخت رسیده کار را بر شما دشوار خواهند ساخت پس بهتر آنست که فرصت را از دست ندهید و هنوز دشمن

ضعیف است کارش را بسازید - زهره گفت: - تو میدانی که این مسلمانان در عهد و پیمان خود استوارند و باین آسانی نقض عهد نمیکنند - عماد سری جنباییده پاسخ داد: - مسلمانان عهدی بسته اند که نقض کنند اینکه شنبده ای با یزدگرد آشتی کرده اند تفصیلش از اینقرار است که یکی از مسلمانان را (چلیپاپور) بفرمان رستم طلب کرده با وی گفتگوی آشتی بهمیان آورده بود و آن مرد مسلمان که از شکست پیشین که بر تازیان رسیده بهراس افتاده بود گفت که هرگاه ایرانیان ما را آزاد بگذارند که در بازارهای سورستان به خرید و فروش کالا و بازرگانی بپردازیم و نیز آئین دینی ما را آشکارا نموده بهرکس که درخواهد بیاموزیم دیگر برای آشتی کردن سخنی نداریم چلیپاپور همین سخن را به یزدگرد نوشت و یزدگرد هم پذیرفت و دستور داد که باید از سردار تازیان هم بهمین روش پیمان نامه گرفته شود جز آنکه چون چلیپاپور به لشکرگاه مسلمانان رفت آنها با او گفتند که ما میان خود فرق و تفاوتی نمیکذاریم و امیر ما با فقیر ما در کارهای عمومی صاحب رای هستند اینک چون یک نفر از مسلمانان با شما چنین پیمانی نهاده است ما همگی میپذیریم و سخنی نداریم و بدینطریق چلیپاپور را شادمان ساخته بازگرداند اما امروزه احوال دیگرگونه شده برای مسلمانان لشکرهای تازه نفس رسیده و سردار نوین ایشان بنام سعد وقاص میتواند بگوید که ما اصلا از آن قول و قرارها آگاهی نداریم و بعلاوه هجوم مردم بر مسلمانان که روز آدینه در

پایتخت واقع شد بهانه خوبی است و مسلمانان میتوانند مدعی شوند که ایرانیان پیمان شکنی کرده اند.

زهره پرسید: - آیا سعد منذر این چند روزه به تسیفون خواهد آمد؟ - عماد گفت: - البته ملك معظم ما تا آخر همین هفته به پایتخت میآید و بر ما میباید تسبیح اقدامانی را که برای اتحاد مسیحیان با پیروان مانی و مزدك بعمل آورده به عرض بزدگرد برساند - زهره با تبسم تلخی گفت: - واقعا وقتیکه بخت از ملتی برمیکرد عاقل ترین مردم آن ملت راه و رسم اطفال را پیدا میکنند آخر چگونه این جوان توقع دارد که عیسویان دك دین برای خاطر او به مسلمانی بگرایند؟ ما هزار بار ترجیح میدهیم که با جگزار عرب باشیم و روی ایرانیان ستمگر را تمینیم هرگاه بنا شود مردم از دین خود دست بردارند دیگر چرا ما خود اعراب همدست نشوند عماد پاسخ داد: - اینگونه که تو ای خاتون گرامی تصور میکنی نقشه بزدگرد کودکانه نیست زیرا او میداند که مردم از خشونت اعراب بیمناکند و بر فرض آنکه کسی از ما به مسلمانی گراید نمیتواند مانند آنها به سادگی و قناعت و خشونت زندگی کند و با سختی و بدویت آنان مدارا نماید پس وقتی مردم منخیر شوند میان اینکه مسلمان شوند و زیر حکومت اعراب بگذرانند و یا مسلمان شوند و زیر فرمان مسلمانان ایرانی بمانند این شق اخیر را ترجیح مینهند حال تو ای خاتون من بگو بدانم که با رزو چه کردی؟ آیا شب درشین



بخدمت آمد؛ زهره با لبخندی پاسخ داد: «آری، برزو دیشب اینجا بود و قراریکه میگفت با فراویداد پیشوای تازه مسلمانان پیمان دوستی بسته و میخواست خانه مرا مرکز انجمن مخفی خود قرار دهد نپذیرفتم و بار فهمانیدم که خانه من همواره مورد بدگمانی بزدگرد است ولی او را رهنمائی نکردم تا در آنسوی دجله در (به اردشیر) برای خود مرکزى انتخاب کنند زیرا من همچو شنیدم نه در قصر مهین بانو و شهر بانو يك وقایعی جریان دارد - عماد پرسید: - چه وقایعی؟ آیا چیزهائی هست که به کار من بیاید؟ زهره گفت: «نی، نی، هنوز چیزی در میان نیست که اشتراك پدر مردنرا به کار داشته باشد تو اينك پدر جان يك خدمت بزرگ ميتوانی انجام دهی و آن اینست که این مکتوب مرا که دیشب نوشته ام به شهر صرصر برده در تیم زرگران در دکان خواجه اسفندیار مسیحی بخود خواجه اسفندیار رسانیده پاسخش را بگیری و تا فردا نزد من بیاوری - عماد پرسید: - آیا این خدمت را من خود انجام دهم یا ممکن است بدیگری آنرا رجوع نمایم - خاتون پاسخ داد: - «نی، کار خود تو است و خودت باید آنرا انجام دهی.

همینکه عماد از نزد زهره بیرون رفت خاتون با اشپولسك عاج خود سوتکی زد که فوراً یکنفرکنیز رومی بدرون آمد. خاتون فرمود: - «نوشی، در آرایشگاه من يك دست رخت سواری آماده کن.

## ۲ - نامه سفیر هند پادشاه خود

برای شرح وقایعی که در آنروزها روی میداد اینک ما قسمتی از

دوین مکتوب سفیر هند را به پادشاه خود ذیلاً ترجمه میکنیم:

- شاهنشاه را نزد موبدان بهتن بسته اند که «مزدکیان سازش

کرده میخواهد به همداستایی مسیحیان و ماویان به مسلمانی گراید

و با تازیان ار در آشتی درآید - چند روزی در شهر همهجه بود و

اراجیف بسیار گفته میشد و در قصر سلطنتی تشویب و اضطراب

مستولی گردیده بود اما روز چهارشنبه اخیر ناگهانی خبر آوردند

که موبدان موند بکه و تنها بی آنکه اباس مخصوص شغل خود را

پوشیده عصای فولادین مرصع در دست داشته باشد وارد دربار شده

پیغام فرستاده است که میخواهد شاه را با ماه آفرین در خلوت

ملاقات کند - این بعد در خدمت جهان بابو بودم که بیغام رسید

و او با شتاب برد شاه رفت و ایحضه ای بعد زن و شوهر در محوطه

نارنجستان از موبدان موند بدرئی گردید و ما از دور نگران بودیم

این ملاقات بیش از دو ساعت طول کشید و ما بچشم خود دیدیم که

هنگام وداع موبدان موند یزدگرد را در آغوش گرفته چیزی بیخ

گوشش خواند گویا دعای مخصوصی بود وقتی شاه و ملکه بتالاری

که ما بودیم وارد شدند چشم هایشان سرخ بود و آثار گریه از بن  
 مترکان آنها برق میزد و از فرادیده که ضمن صحبت از سخنان جهان  
 بانو درك كردم موبدان موبد موفق شده بود شاه را توبه دهد و  
 سخنان او بقدری مؤثر بوده است که هم زن و هم شوهر بگریه افتاده  
 اند -- از قیام مشهور این موبدان موبد مردی پاکدامن و بزرگوار  
 است و هرگاه همه موبدان از او پیروی مینمودند سرتاسر جهان  
 بهشت خرم میگشت .



۳- مکتوب سفیر هند پادشاه خود

دیشب انجمنی با حضور رستم سیهبد بزرگ و فیروزان ارگبد  
 نزد پادشاه تشکیل یافته اراده جنگ قطعی گشت - در آغاز گفتگو  
 رستم اظهار نمود که اوضاع نجومی بر علیه ایران است زیرا ماهی  
 (سمکه) آب را تیره گردانیده و نعائم نیکو شده و نیز زهر میکو  
 شده و میزان اعتدال گرفته و مریخ رو نهمان ساخته است. و در  
 اینهنگام ایرانیان را چنان سزد که با دشمن از در نرمی و آشتی سخن

گویند و آنقدر با وی از راه تدریس و دانائی سلوک نمایند که احوال  
چرخ باز بنفع ایشان گردد و سخت سپهری بر ما بزنند آنگاه به يك  
جنبش تا در مدینه تازیانرا خواهیم راند - از این گذشته رستم  
میگفت که دیر تازیان و روم و رستم بر ابری و مساواتی که ایشان  
نشان میدهند، که حکم طبیعت و ناسوس خلقت قابل دوام نیست و  
اینگونه قوانین هر قدر بیکو با اساس باشد همینکه انتشار بیشتری  
پیدا کرد و بدست اقوام و نژادهای مختلف افتاد با رسوم و آداب  
آنها مختلط شده حقیقت خود را میبازد و از رنگ و رو و زیبایی  
تختیهای رای و نهی میگردد پس ما باید بگذاریم این مردم سفله  
که یافته دین مسلمانی شده اند و آداب و رسوم تازیانرا مایه جدت  
بشر بنده شده نزد خود گمان برده اند که بی طمع و از دنیا گذشتگی  
و خدا شناسی که امروزه در پیروان اسلام و سرداران ایشان دیده  
میشود همواره بیدار خواهد ماند به اشتباه خود برسند و سرشان  
بسنگ بشیهای بخورد آروز با حال افکار خودشان باز بگرد ما  
باز میگردند زیرا مسلم است آنچه را امروزه از نیکوکاری میان  
تازیان مییابیم نتیجه نگهبانی و تفتیشی است که شاگردان پیغمبر تازی در  
کارها دارند و امراء و بزرگان دنیا پرست از ایشان بیمنه کنند و به  
آنها احترام میدهند اما شمار این شاگردان از هزار تن متجاوز  
نیست و اکثر پیرمردان و مردم کهن سالی هستند که پایشان لب  
گور است. آروز که این عده تدریجاً رخت برستند و از دنیا رفتند

موضع ناگزیر دگرگونه خواهد گشت بزرگان و امیران عرب که امروزه همچون فقیران آنها ساده و بدون زر و زیور زندگی میکنند فردا در نتیجه معاشرت با ایرانیان و روحیان تبدیل رویه خواهند داد جامه ابریشمین پوشیده بر کرسی زرین خواهند نشست و از خورد و خواب و سلوک مساوی با زیردستان دریغ خواهند نمود کار مسلمانی هم مانند سایر ادیان در هم و تباہ خواهد گشت و ایرانیانی که امروزه به امید برادری و برابری متابعت اسلام را میپذیرند فردا ناچار خواهند دریافت که بجز محو استقلال ملی و تبدیل ارباب ایرانی و هم نژاد خود به ارباب تازی و بیگانه نتیجه و بهره ای حاصل نکرده اند - این مردم غافلند و نمیدانند که نیاکان ما از تمام فلسفه ها و مذاهبی که بنام تهنه سعادت و آسایش بشر ایجاد شده است کاملاً واقف بوده و همه آنها را یکان یکان به مورد آزمایش و تجربت در آورده و باین نتیجه رسیده اند که اصول برابری و برادری و مساوات انمای بشر بهیچوجه طبیعی نیست و هرگز در هیچ مملکتی این اصول دوام نداشته است منتها ما این فکر و عقل ایرانی با دیگران تفاوتی هست بدینمعنی که اگر ایرانی امری را به تجربه دانست که ممکن نمیباشد و با فطرت جهان و طبیعت امکان مطابقت نمینماید از پیروی آن چشم میپوشد اما اقوام و نژادهای دیگر چنین نیستند و آنها با میل و اشتها خود را فریب میدهند و دیده را نادیده میانگارند چنانکه در عهد آریان هنگامی که

بنا بود داراب بزرگ به پادشاهی انتخاب شود همین موضوع حکومت  
جمهوری و برقراری مساوات و برابری در انجمن بزرگان از طرف  
خورشاه پیشنهاد شد و عقلا و دانشمندان از راه منطقی آنرا رد کرده  
ثابت نمودند که در یونان این اصول جز تشمت و تفرقه و ضعف  
ملت ثمری نبخشیده و تمام این سخنانی که برای فریب عوام میگویند  
بمنفع معدودی از خواص انجام یافته و بیچاره مردم توده و فرومایه  
از همان سرپرستی و نوازش هائی هم که در ممالک سلطنتی از طرف  
پادشاه دادگر مهربان عایدشان میشود در حکومت جمهوری محروم  
میشوند - بالجمله سخنان رستم هرچند بسیار مؤثر افتاد ولیکن  
اراده بزدگرد تغییر پذیر نبود زیرا پس از شهرتهای ناروایی که  
راجع به سازش شاه با اعراب داده شده است لازم است حتماً بك  
جنگ سخت ایجاد شود تا صمیمیت بزدگرد بر همگان ثابت گردد.  
حتی هنگامی که رستم پیشنهاد تعویق شش ماهه نمود شاه فرمود:  
( هرگاه تو در همین هفته لشکر از پایتخت بیرون نبری ما خود  
رهسپار خواهیم شد. ) از جمله چیزهائی که در این اردو کشی  
نازگی دارد یکی آنست که همگی افراد سپاه از طبقات نجبا یعنی  
از آزادگان و بزرگان خواهند بود و از مردم توده و فرومایه هیچکس  
را همراه نمیبرند و این خود ثابت میدارد که توده ایرانی یکباره  
از استقلال ملی خود چشم پوشیده و طبقات نجبا نیز بکلی از  
توده قطع امید کرده اند و بار حفظ و حمایت مملکت و سرپرستی

دین زرتشت یکجا بدوش نجبا افتاده است و بعقل ناچیز این بنده چنان میرسد که چون بارورتر و پرثمر ترین درختان ایرانی از حیث هوش و شجاعت و جوانمردی عبارت از خاندانهای نجبا هستند مشغول شدن آنها در جنگ دائمی با اعراب تدریجا از عده ایشان کاسته طبقات نجبا را محو خواهد کرد و ملت ایران بعد از این عمارت از تن بی مغز و سر خواهد شد و دیگر در آینده برای ما هندیان و سایر همسایگانش خطرناک نخواهد بود و همچنین است هرگاه نجبای ایرانی بر فرض آنکه کشته نشوند مسلمانان برگزینند زیرا در آئین مسلمانان اصول طبقه بندی نیست و فرومایگان با باکرانمایگان زناشوئی میکنند پس دویمت سال نخواهد گذشت که از ترکیب اصیل زادگان با عامه مردمان یک نسل نویی پیدا خواهد شد که هیچیک از مزایا و صفات عالی ایرانیان نرک را نخواهد داشت (۱)

---

(۱) فردوسی در همین خصوص فرماید :

ز ایرانی و ترک و ز تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخن ها بکردار بازی بود
نه جشن و نه راهش نه گوهر نه نام	بکوشش زهر گونه سازند دام

گفتگو میکنیم - زهره با خشنودی پذیرفت و چون هردو روی ریگها  
آرام گرفتند خواهجه به سخن آغاز زیده بزبان سربانی چنین  
اظهار داشت :

- ای خاتون گرامی، تو میدانی که هر ساله در شهر کوچک  
بغداد ده در هشت فرسنگی پایتخت میباشد سال بازاری تشکیل  
مییابد که بازرگانان از چین و تبت و ترکستان و سراندبب و مصر  
و بلاد روم و تمامی ایران زمین بدانجا گرد میآیند و کالا و متاع  
همه دنیا در مدت ۴۰ روز در بازار بغداد دادوستد میشود. مدتی  
پیش از این هنوز بیست روز از آغاز سالبازار نگذشته بود که  
گروهی از سپاه تازی راهنمایی برخی از عیسویان اهمل اباران  
قرات برآه بیابان دو شبه به آنجا تاختند و با دادان هنگامی که  
مردمان در بحبوحه امنیت و اطمینان مشغول معاملات بودند عربها  
به بغداد ریخته به کشتار و بغما پرداخته هر چه را سبک وزن و  
سنگین قیمت بافتند برگرفتند و ساعتی بعد پیش از آنکه کسی از  
سپاهی و مردم ایران برای تعقیب آنها آماده شود برآه خود رفتند  
سرداری این تازیان با خالد بن ولید بود اما معنی بن حارثه و برادرش  
معنی بن حارثه شیبانی نیز با وی همراه بودند - آن راهنمایان  
عیسوی با سرداران عرب پیمان نهاده بودند که هنگام غارت باموال  
عیسویان تجاوز نکنند و آنها هم پیمان خود را رعایت نمودند جز  
آنکه یکی از اعراب مبلغی وجه نقد از دکان من برد و ناچار بمعنی



بین حارثه که در چهار سوی بازار سوار بر اسب مترجه احوال  
 بود عارض شدم و او خوبشتن مال مرا از آن عرب گرفته به دکام  
 آورد و من قدری طعام نزد او گذاردم . در ضمن صرف  
 طعام که به دیوارها نظر میکرد چشمش به یک قطعه نقش توافناد  
 که در حال چنگ بوختن در حضور خسرو پرویز نشسته ای و  
 این نقش کار اوستاد بیمانند فرهاد است که خدای ما عیسی او را  
 بیمارزد - دیدن آن نقش حال معنی را درگون ساخت و از من  
 پرسید آیا این زن هنوز در پایتخت است من گفتم آری این زهره  
 پانی است و اکنون در پایتخت آزاد میگذرانند . معنی گفتم آن زمان  
 که ما هنوز به حجاز نرفته مسلمانان نگرویده بودیم هر ساله باج و  
 سا و طایفه نسی شیبان را به تسیفون میآوردیم و آواره حسن و جمال  
 و نوازندگی و خنیاگری این زن را بسیار میشنیدیم اما جمالش را  
 تا آن زمان ندیده بودم - معنی پس از این گفتگو از نزد من بیرون  
 رفت و با سپاه عرب بعد از یغمای بازار بغداد را تخلیه کرده به  
 اردوگاه مسلمانان بازگشت ولیکن از خدا پنهان نیست از تو چه  
 پنهان که از آن زمان با من مکاتبه و روابط خود را برقرار دارد و  
 با کثر کارهای مسلمانان را به من رجوع میکند و بعضی از  
 جواهر و اشیاء نفیسی را که بغارت میبرند و قیمت آن را نمیدانند  
 از بیم آنکه تجار یهودی به مفتی بربایند معنی نزد من میفرستد تا  
 بفروش رسانم - چندی قبل او بمن شرحی نوشت که از احوال تو

خوبش معنی بن حارثه را ضدیت منذر شاه برانگیختی و تمام نقشه های ما را واژگون ساختی و به تمام عیسویان ستم روا داشتی! -  
خواجه اسفندیار که مردی متدین بود از سخنان زهره خاطرش مشوش گردیده دیدگانش نمناک شد و پس از اندک تأملی گفت :-  
اگر من مصدر چنین گناه بزرگ بوده ام خویشتمن نیز برای کفاره آن حاضرم هرچند که بقیعت جانم تمام شود حال تو همینقدر بگو آیا اجاره میدهی که من پاسخ معنی بن حارثه را خویشتمن بدهم؟  
زهره که در فکرهای گوناگون فرو رفته بود از این اظهار خواجه قدری امیدوار شده راجع به سؤال اخیرش پرسید:- هنوز تو نکته‌های که مقصود معنی و خویشتمن است با ملاقات مرا درخواستی چیست پس قبلاً برآیم بیان کن

- خواجه گفت: مقصود معنی از تو چیزی به جز تو نیست او تو را بطریق شرعی خواستگاری میکنند و حاضر است دل و جان و تاب و روانش را تو تقدیم دارد - زهره پاسخ داد: - اگر چنین است تو با او بازگویی که زهره ز این باب خشنود و بهمسری تو راضی است جز آنکه الحال با این شدت و عسرت احوال چگونه ممکن است تو را دریابد در حالیکه او در تسیفون است و تو در مغرب فرات و در میانه ما هم دیده بانان و لشکریان بسیار طول راهها را گرفته آمدورفت مردمان را نگرانند و نیز دزدان و راهزنان هم از هر جانب در پی فرصت هستند پس بهتر آنست که این امر معوق بماند تا کار

جنگ با ایرانیان نكسره گردد.

آفتاب غروب کرده بود که زهره یس از عهد و میثاق و قول و قراری چند از خواجه اسفندیار وداع کرده لحظه‌ای بعد در يك قایق مزین و مقبوضی که يك طوطی طلا که علامت خواب داده خاتون بابلی بود با لای دکل آن دیده میشد با همتهای سرعت رو نكزاره تسفون روانه گشت.

### بند چهاردهم - مقدمات جنگ

لشکرگاه رستم در ساحل غربی دجانه نزدیک شهر سناط که بلاش آباد قدیم باشد زده شد و خبر نهضت سپهبد ایران به آفاق پیچید. در شهرهای عراق جنبش و آشوبی پدید آمد و سلاطین خواه از نژاد تازی و خواه نودینان ایرانی نژاد با بیم و هراس از موطن و مسکن خود گریخته رو به غربی فرات که باردوی عرب نزدیک بود میشتافتند تا از انتقام همشهریان خویش در امان بمانند فرمان عمومی بزدگرد در تمام ایالات و ولایات اعلام گشت. در این فرمان شاهنشاه هموطنان خود را از نفاق و دورویی و سستی و کوتاهی آنها در وظائف ملی خود سرزنش داده مقرر میداشت که جمیع نجبا و آزادگان از هر صنف و هر طبقه با تمامی استعداد خود باردوگاه سپهبد پیوندند و از این فرمان فقط مردم غیر ایرانی نژاد مستثنی شده بودند و تهیه آذوقه و مهمات بر عهده آنان قرار

یافته بود و نیز مردم فارسی زبان که فروتر از طبقه دهقانان باشند از خدمات جنگی معاف شده بودند و دلیل این معافی هم آن بود که بر اثر تبلیغات اسلامی افکار و عقاید توده فاسد گردیده مورد اعتماد نبود - از جمله شهرهائی که از خدمات جنگی استثنا یافت یکی حیره بود - مردم حیره ظاهراً بخدمات خبرگیری برای ایرانیان مامور میشدند و اما در خفا بخدمت اعراب میپرداختند - سعد منذر پادشاه حیره مامور بود که بار و ساری قبایل عرب مخایره کرده آنان را از همراهی با مسلمانان بازدارد و بنابراین ماموریت پادشاه آزادانه با اعراب برآورده پرداخت و برای دیدار معنی بن حارثه شیبایی برادر منشی که پس از مرگ برادر رئیس قبیله و فرماده پیش قراول مسلمانان شده و در قادیسیه اقامت گزیده بود سعد منذر آشکارا روانه گشت و مرزبان ناحیه غربی فرات که موسوم بود به آزاد مرد پور آزاد به نام عمرو همراه شد.

اردوگاه اعراب نزدیک شهر نند قادیسیه در نقطه ای افتاده بود که يك جا نبش کهنه رود و يك سمتش کندک یعنی خندق شاهپوری بود - خندق شاهپوری همانست که در مقدمه کتاب نگاشتیم که در شمال نزدیکی شهر انبار تاجنوب قریب به بصره کنونی حفر شده و آب فرات را در آن جاری ساخته بودند تا جلو حملات ناگهانی راهزنان عرب به نقاط آبادان سورستان سدی باشد و اما کهنه رود که عرب نهر العتیق نامیدند ترعه ای بود که از فرات بقادیسیه کشیده

بودند برای آبیاری و آبادانی آن ناحیه وقتی شاه حیره با آزاد مرد  
به آنجا رسیدند هنوز اردوی بزرگ عرب که زیر فرمان سعد وقاص  
بود بقادسیه وارد نشده و فقط معنی بن حارثه با چهار هزار نفر در  
آن ناحیه بود -

معنی بن حارثه در چادری نشسته بود که از فرش عاری بود  
و تفاوتی با سایر خیمه‌ها نداشت. در هر جانب وی اعراب بدون  
مراعات زبردستی و زیر دستی دایره‌وار نشسته بودند - شاه حیره در  
منتهای سردی پذیرفته شد و معنی در حضور جمع بزبان عربی از  
وی پرسید که مقصود چیست؟ - سعد مندر که نمیدانست علت این  
سردی و بی مهری معنی بن حارثه با سوابق دوستی و وفای دیرین  
چه چیز است و از طرفی به اولاد حارثه شیدائی با نظر بندگان  
قدیمی مینگریست زیرا همگی برآورده پادشاهان حیره بودند ناچار  
با ملایمت اما قدری خشک و سخت اظهار داشت که اولاً شاهنشاه  
ایران سردار مسلمانان پیغام فرستاده است که چندتر از عقلا و  
دانشمندان خود را بپایتخت کسبل دارند تا حضوراً با آنها گفتگو  
شود و ثانیاً آزاد مرد پور آزاد به خواهرش را بخانه شوهر میفرستاده  
شب عروسی در حالیکه با چهل زن دیگر و جمعی مردان بدوز  
استعداد جنگی از خانه پدر دور شده بکدسته از مسلمانان شبیخور  
زده همگی را اسیر گرفته باردوگاه خود آورده - ابرایمان این عمل  
را برخلاف قاعده و مروت میدانند زیرا هنوز در میانه اعلان جنگ

نشده و اشتیاق صلح سابق در میان استوار است - معنی بن حارثه  
 یاسخاد : - اولاً در باب اعزام هیئتی نزد پادشاه ایران باید ما  
 سعد وقاص گفتگو شود و او با چند بزرگ تاساعتی بعد باینجا  
 خواهد رسید

ثانیاً راجع بخواهر آزاد مرد ایرانیان باید بدانند که خود آنها  
 با تجاوزی که در تسیفون بمسلمانان روا داشتند نقض عهد کردند و  
 دیگر آنکه ایرانیان ما را در خاتهای خشک و ریگزارهای ساحل  
 غربی فرات محاصره کرده راه آذوقه را بکلی بر ما بسته اند و ما  
 ناچاریم برای تحصیل آذوقه به اقدامیکه سودمند بدانیم و بهرگونه  
 ناخوتناز و غرت بپرزیم اخبارا بگذسته از برادران ما که برای  
 تحصیل آذوقه شبانه بیرون رفته بودند بموکتب عروس مصادف شده  
 او را بچند آورده اند و تحت نگهبانی ما محفوظ است حال هرگاه  
 آزاد مرد خواهر بدین را بیخواهد بایستی دو بیست هزار رطل بکنیم  
 سربهای وی را بدهد و همچنین چهل زن دیگر نیز که مطابق  
 تحقیقات همگی متعاقب بدهف بان ثروتمند هستند و بایستی برای هر کدام  
 جدا گانه سربهای مکفی بپردازند.

سعد منذر و آزاد مرد ، تظار ورود سعد وقاص درجتمده مسلمانان  
 اقامت گزیدند .



## ۴- نامهٔ سفیر هندوستان پادشاه خود

امروز یکی از عجیب ترین وقایع دنیا را به چشم خود دیدم۔  
سفرای عرب که عدهٔ آنها به چهارده تن میرسید دیروز به اشکرگاه  
رستم که در ساباط است وارد شدند و در آنجا متوقف ماندند تا  
امروز صبح که اجازه یافتند به سیفون بیایند شاهنشاه یزد کرد با  
ابهت و جلال بسیار بر تخت نشست و همگی بزرگان از طبقات  
هفتگانه حضور داشتند۔ سفرای عرب همگی بلند قامت بودند و میان  
آنها کسیکه عمرش کمتر از پنجاه باشد نبود - جامعهٔ آنها عبارت  
بود از يك پیراهن بلند که روی آن لنگ سفید خوشبافتی بر تن  
پیچیده بودند لنگ مزبور تویا بافت من است و آنرا ... نامند  
از جائیکه ما در ایوان ایستاده بودیم ظهور آنها را در جلوه  
گذشته رو بما میآمدند تماشا میکردیم آنها همگی بر اسب تازی نژاد  
سوار بودند همگی بيك رنگ و بيك اندازه وای ... بر کمر  
نداشتند زیرا شمشیرهای آنها را در ساباط گرفته بودند فقط هر کدام  
در دست خود يك تازیانه داشتند و یاپوشی جز ... ای چوبی  
نداشتند که بانواری از چرم بیشت یابند میشود از قرار مذکور ...  
پای آنها بکلی برهنه است، این چهارده تن در وسط ایوان ... تادند  
و ترجمان پادشاهی که نزدیک آنها بود فرمان داد که قابل تخت  
سجده کنند اما ایشان امتناع نموده گفتند ما جز بخاق کائنات

سعدده نمیکنیم و فقط کوشش و تعطیلی بها آوردید و چون سفارت ایشان از جانب پادشاه بزرگی نمود و از آداب و آئین درباری واقف نبودند پرسش و پاسخ رسمی بعمل نیامد و شاهنشاه ترجمان فرمود از آنها پرس چه چیز شما را درانگیزته است که بایران بیایید و با ما بحنك و ستیر درآمد و سخاوتهای ما بشارید آیا ارانکه ما شما برداختیم و آزادی رساندیم چمن گساح شدید - میان آسیراء شخصی بود که بعد از اطهار ترجمان از همراهانش اجاره گرفته به پاسخ برداخت و به او را ترجمان (بعمان بن مقرن) دادند - این بعمان پس از سه آفریدگار گمتای پادشاه بزرگ اله تعالی بطرحجهت و لطفی که ما دارد پیغمبری بردها فرستاد که ما را بحصر و نکوئی فرمان داد و از کثری و بدی منع فرموده و بگوید داد نه هر گناه بدستور او رفتار کنیم - بعد از این دنیا و دنی بعد را خواهیم برد - در میان عرب هیچ عث ره و قسله نی نیامد مگر آنکه دودسته شدید یکدسته ما و گرویدند دسته دتار او را انکار کردند پس فرمان داد نه نخست بتالیع عربان منکر سرداریم و این اعراب ناچار باطاعت آمدند بعضی از روی رضا و برحی با آکراه اما این خود ایمان ما را بیفرود ریرا هر کس با آکراه اطاعت نمود بدبخت شد و چون بتدریج در نتیجه اطاعت باوکثافت و فلاکت از قوم عرب دورگشت دلها از کینه او تهی گشت و محبتش در خاطرها افرود گردید - پس از اسلام عموم



اعراب بما فرمان داد ملل همسایه را نبلیغ کنیم. و بانصاف و عدالت بخوانیم لهذا ما اینک شما را به دین خود میخوانیم و این دینی است که نیک و انیک و بدرابدشمرده حال هرگاه پذیرفتید چه بهتر و اگر نپذیرفتید پس چیزی را نپذیرید که شرش از سومی کمتر است یعنی جزیه بدهید و گرنه بشق سوم که جنک است آماده شوید و هرگاه شق اول را که دین است قبول کردید ما قرآن را که کتاب خداست بشما میدهیم و آنقدر اینجا اقامت میکنیم که باحکام و قوانین آن عمل کنید سپس شما و مملکتتان رواداع گفته باز میگردیم و اگر شق دوم را که جزیه باشد قبول کردید بادشمنان نیز خواهیم جنگید پس ناطق عرب عقب رفت و شاهنشاه پاسخ پرداخته فرمودند: من در روی زمین گروهی را نمیشناسم که از تازیان بدبخت تر و بینوا تر باشد شمار شما کمتر از دیگران است و روز کارتان تیره و تار تر و همواره از زمان دیرین کار و بار شما را خوک چرانان و شبانان ما در کناره های پادشاهی بس میآمدند و در پایتخت نه پادشاهی کسی را آنهیشه تازیان هرگز نبود اینک گویا پیش آمدهها مغز شما را از خود تهی ساخته است که بامید برتری افتاده اید آنهم بر ایرانزمین! اکنون بشما میگوئیم که هرگاه سختی و بینوائی مایه جنب و جوش شما گردیده باز از نو برای شما تنخواهی سالیانه با گندم و توشه زندگی فرمان میدهیم و بزرگان و پیشوایان شما را گرامی داشته زروسیم